

دکتر کنوت هایم، امثال، درس ۱۵، امثال ۲۵-۲۹

کنوت هایم و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر کنوت هایم و تعلیم او در مورد کتاب امثال است. این جلسه شماره ۱۵، امثال، فصل‌های ۲۵ تا ۲۹ است.

به سخنرانی پانزدهم در مورد کتاب امثال خوش آمدید. در این سخنرانی و سخنرانی بعدی، به مجموعه شماره پنج امثال، فصل‌های ۲۵ تا ۲۹، خواهیم پرداخت.

در این سخنرانی، به طور خاص به مجموعه‌ای از آیات در باب ۲۵ خواهیم پرداخت و قصد دارم تفسیری تخیلی از آنها ارائه دهم.

آنها در سه گروه قرار می‌گیرند، اما هر سه آنها در فصل ۲۵ پراکنده شده‌اند و من در امتداد آنچه قبلاً پیشنهاد داده‌ام، به آنها خوانشی تخیلی ارائه خواهم داد، به خصوص این بار با تمرکز بر جنبه استعاره و چگونگی تفسیر تخیلی استعاره‌ها. امیدوارم در این سخنرانی تأمل بیشتری در مورد تفاوت بین خوانش تخیلی از یک سو و خوانش خیالی از سوی دیگر داشته باشم، و سپس در مورد یکی از چیزهایی که بسیاری از مردم به ویژه از محافل مسیحی محافظه‌کارتر، می‌گویند، تأمل خواهم کرد، جایی که آنها اصرار دارند کتاب مقدس را به معنای واقعی کلمه بگیرند. و من در مورد آن نظراتی خواهم داد، برخی نظرات انتقادی، تا به ما کمک کند از کتاب امثال و از خوانش‌های تخیلی شعر به طور کلی، دیدگاه هرمنوتیکی وسیع‌تری در مورد چگونگی خواندن متون کتاب مقدس به عنوان مسیحیان و یهودیانی که می‌خواهند به کتاب مقدس خود وفادار باشند، به طور شایسته، ماهرانه و عاقلانه به دست آوریم.

خب، بیاید شروع کنیم. من اول از همه از فصل ۲۵ خواندم. این اولین نمونه از سه نمونه‌ی خوانش‌های تخیلی من است.

من از آیات ۲۱ تا ۲۲ خواندم. این یک متن بسیار شناخته شده است زیرا توسط رسول پولس در نامه خود، به رومیان در فصل ۱۲، آیه ۲۰ نیز تکرار شده است، جایی که او مردم را تشویق می‌کند، در راستای انتقام اما با دشمنان خود سخاوتمند باشند. و او در گفتن این جمله از کتاب امثال الهام گرفته است و دوباره به طور خلاقانه از آن استفاده می‌کند تا با اشاره به کتاب مقدس، نکته خود را بیان کند تا استدلال و اقتدار معنوی را که می‌خواهد در توصیه خود به مسیحیان روم قرار دهد، تقویت کند.

پس این هم از این. اگر دشمنانت گرسنه هستند، به آنها نان بده تا بخورند. و اگر تشنه هستند، به آنها آب بده تا بنوشند.

زیرا تو اخگرهای آتش بر سرشان خواهی انباشت و خداوند تو را پاداش خواهد داد. اگر دشمنانت گرسنه باشند، به آنها غذا بده و به آنها آب بده. زیرا تو اخگرهای آتش بر سرشان خواهی انباشت و خداوند تو را پاداش خواهد داد.

حال، اکثر مردم در خواندن این مطلب به شیوه‌ای نسبتاً تخیلی مشکلی ندارند و تشخیص می‌دهند که خوردن و آشامیدن، و غذا دادن به دشمن لزوماً نباید به معنای واقعی کلمه در نظر گرفته شود، بلکه می‌تواند به راحتی در طیف گسترده‌ای از زمینه‌های مهمان‌نوازی، سخاوت، دوستی، ملایمت، مهربانی با کسانی که ممکن

است بدخواه شما باشند یا حتی با کسی به شدت مخالفت فیزیکی کنند، به کار رود. اشاره به دشمن در اینجا بسیار کلی است. مشخص نیست که چه نوع دشمنی مد نظر است، اما باید با دشمن با مهربانی رفتار کرد.

و نتیجه این امر طبق آیه ۲۲ دو جنبه دارد. اول، زغال‌های آتش را بر سر آنها انباشته خواهی کرد. دوم، خداوند به تو پاداش خواهد داد.

قبلاً هم گفتم که اکثر مردم به راحتی تشخیص می‌دهند که این موضوع نباید به معنای واقعی کلمه برداشت شود، زیرا با رفتار مهربانانه با دشمن، به معنای واقعی کلمه زغال‌های سوزان را روی سر آنها نمی‌گذاریم که بعداً به نوعی مانند تاج یا چیزی شبیه به این روی سرشان باقی بماند. و البته، دشمنانی که به معنای واقعی کلمه با آنها چنین رفتاری می‌شود، اصلاً با این رفتار مهربانانه برخورد نخواهند کرد. بلکه ایده این است که نوعی دشمن از نوع عمومی به نوعی با مهربانی ما از دشمنی خود دست می‌کشد.

ایده همین است. من چیزهای زیادی در زندگی‌ام دیده‌ام، و اینجا نمی‌خواهم زیاد داستان‌های شخصی‌ام را به اشتراک بگذارم، بلکه می‌خواهم برخی از بینش‌های شخصی‌ام را به اشتراک بگذارم. فکر می‌کنم می‌خواهم این را به طور خاص در مورد پیشینه خدمت مسیحی، چه خدمت شبانی و چه خدمت در سایر حوزه‌های سازمان‌های خدمت مسیحی، بگویم.

و می‌خواهم چند توصیه ارائه دهم که امیدوارم با مشارکت شما در این سخنرانی و شاید استفاده از برخی از آموخته‌هایتان در آموزش به دیگران، مفید واقع شوند. و آن این است. و این تجربه من قطعاً در خدمت روحانی و همچنین در سایر سازمان‌های خدمتگزاری بوده است.

یعنی، مردم اغلب وقتی از حوزه علمیه بیرون می‌آیند، می‌گویند، این، آن و آن، من هرگز در حوزه علمیه آموزش ندیده‌ام. اغلب افراد پس از تجربه حوزه علمیه، چند سال پس از خدمت خود احساس ناامیدی می‌کنند، زیرا به نوعی احساس می‌کنند که در حالی که در مورد انواع رشته‌های الهیاتی آموزش دیده‌اند، اغلب در هنگام برخورد با موقعیت‌های غیرمنتظره، خرد معنوی و دانش حرفه‌ای عملی به آنها آموزش داده نشده است. و موارد زیادی وجود دارد که می‌توانم به آنها اشاره کنم.

برای مثال، یکی از آنها سوءاستفاده در کلیسا به طور کلی است، اما به طور خاص‌تر، یک مسئله کلیدی که فکر می‌کنم این روزها در بسیاری از کلیساهای سراسر جهان به یک مسئله داغ تبدیل شده است، وضعیت سوءاستفاده جنسی یا کودک‌آزاری است. من نمی‌خواهم در حال حاضر در مورد این موضوع صحبت کنم زیرا به کتاب امثال مربوط نمی‌شود و این یک سخنرانی در مورد کتاب امثال است، اما می‌خواهم اذعان کنم که این یک مسئله بسیار مهم است که هنوز در بسیاری از کلیساها و فرقه‌ها به اندازه کافی به آن پرداخته نشده است، چیزی که فکر می‌کنم واقعاً مهم است که کلیسا به آن برسد. اما چیزی که می‌خواهم روی آن تمرکز کنم نوع دیگری از سوءاستفاده است و این چیزی است که من دیده‌ام، متأسفانه خودم شخصاً تجربه کرده‌ام، اما همچنین آن را با بسیاری از همکاران در زمینه‌های مختلف، هم در اروپا، هم در آفریقا و هم در اینجا در آمریکای شمالی که اکنون در آن زندگی و کار می‌کنم، دیده‌ام.

و این است که افرادی که توسط کلیسا استخدام می‌شوند یا داوطلبانه در کلیسا کار می‌کنند، یا پاره وقت تمام وقت یا هر چیز دیگری، گاهی اوقات مورد رفتار ناعادلانه و نامناسب قرار می‌گیرند، چه توسط سازمان کلیسا به عنوان یک سازمان و رهبران درون آن سازمان، و چه گاهی اوقات توسط اعضای آن سازمان‌ها یا آن کلیساها. و مرتباً، مردم تشویق می‌شوند که ملایم و مهربان باشند، تقریباً تا جایی که می‌توان گفت، به سادگی سوءاستفاده را تحمل کنند. من فکر می‌کنم این یک اشتباه جدی است.

با این حال، این [سخنرانی] تا حدی مبتنی بر خوانش نادرست متون کتاب مقدس مانند همین متن در امثال و همچنین متون عهد جدید است. و من اینجا به عهد جدید می‌پردازم زیرا فکر می‌کنم این موضوع به ۲۵، ویژه در خدمت مسیحی بسیار مهم است. و امیدوارم که از این بخش از سخنرانی‌ام، حداقل برخی افراد، هم برای خودشان و هم برای چگونگی کمک به رهبران جوان مسیحی برای ایجاد درک جامع‌تری از چگونگی برخورد با سوءاستفاده در زمینه‌های خدمت مسیحی، به خرد و دانش دست یابند.

متن دیگری که می‌خواهم به آن اشاره کنم از متی ۶، در خطبه بالای کوه است، جایی که به نظر می‌رسد خود عیسی شواهدی ارائه می‌دهد که عموماً به این معنی تفسیر می‌شود که مردم باید با سوءاستفاده کنار بیایند عیسی در اینجا در مورد شخصی صحبت می‌کند که برای خدا قربانی به معبد می‌آورد و سپس از او می‌خواهد که اگر برادران از شما شکایتی دارد، قبل از رفتن به دادگاه با او ملاقات کنید و هر چه بدهکار است را بپردازید، زیرا در غیر این صورت شما را به دادگاه می‌برند و به زندان می‌اندازند و تا زمانی که تمام پول آن را پس نداده‌اید، در آنجا خواهید ماند. این اغلب همراه با توصیه پولس در یکی از نامه‌هایش به قرنتیان خوانده می‌شود، جایی که او می‌گوید مسیحیان نباید برای حل و فصل اختلافات خود به دادگاه‌های غیرمسیحی بروند، بلکه باید قبل از رسیدن به آن وضعیت، با یکدیگر آشتی کنند.

تقریباً در تمام جهان، بر اساس تجربه چندین دهه خدمت مسیحی من، این متون، این سه متن در کنار یکدیگر، به طور مداوم به گونه‌ای تفسیر شده‌اند که کسانی که مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرند را از دفاع از خود از طریق ابزارهای قانونی یا سایر ابزارهای موجود منصرف کنند. به نظر من، در تمام جهان، این متون به گونه‌ای تفسیر شده‌اند که با قربانیان سوءاستفاده صحبت می‌کنند و آنها را آرام می‌کنند. من فکر می‌کنم این به خودی خود یک سوءاستفاده وحشتناک و یک سوءاستفاده سیستماتیک مداوم است که برای دهه‌ها، شاید حتی بیشتر، در محیط فرهنگی مسیحی تداوم یافته است.

و من فکر می‌کنم این شری است که باید به آن پرداخته شود، و من همین الان دارم این کار را می‌کنم. وقتی به طور خاص به سخنان خود عیسی نگاه می‌کنیم، این موضوع کاملاً واضح است. عیسی با قربانی صحبت نمی‌کند.

او با مجرم صحبت می‌کند. زیرا اگر مجرم، شخصی که در اینجا مورد خطاب عیسی قرار گرفته است، از توصیه عیسی پیروی نکند، به دادگاه کشیده می‌شود و تا حد زندانی شدن گناهکار شناخته می‌شود. بنابراین آنچه عیسی در اینجا به روشنی توصیه می‌کند این است که گناهکار، مجرم، متجاوز، قربانی‌کننده کسی است که باید از کشیده شدن به دادگاه خودداری کند و از کار اشتباه خود توبه کند و با شخصی که به او آزار رسانده است، رفتار درست داشته باشد.

در نامه پولس، این موضوع کمتر واضح است و من فکر نمی‌کنم منظور او تمایز قائل شدن بین قربانیان و قربانیان و سوءاستفاده‌کنندگان باشد، اما منظور او این است که افرادی که با یکدیگر اختلاف دارند، یعنی مسیحیان، باید به جای رفتن به دادگاه، با یکدیگر آشتی کنند. اما مطمئناً اگر این رسول پولس است که صحبت می‌کند، منظور این است که کسانی که مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرند، باید فقط آن را تحمل کنند، بلکه کسانی که در این اختلاف مقصر هستند باید به اشتباه خود اعتراف کنند، از آن توبه کنند و با شخصی که مورد سوءاستفاده یا سوءاستفاده یا دزدی یا بدرفتاری یا هر چیز دیگری قرار گرفته‌اند، درست رفتار کنند. این موضوع اکنون مرا به فصل ۱۸ امثال برمی‌گرداند و می‌خواهم در اینجا بگویم که من معتقدم اکثر محققان کتاب مقدس، و من تنها نیستم، اجماع بسیار قوی‌ای دارند که فصل‌های ۲۵ تا ۲۹ امثال خطاب به رهبران جامعه است.

و این در مورد شخصی که در آیه ۲۱ مورد خطاب قرار گرفته نیز صدق می‌کند، اگر دشمنان گرسنه هستند، به آنها نان بده تا بخورند، زیرا زغال‌های آتش را بر سرشان خواهی انباشت. و حالا می‌خواهم واقعاً

با توجه به آنچه در مورد این متون دیگر گفتم، این متن را با تخیل بخوانیم. اما در تخیلی که خیال‌پردازی نیست، بلکه واقع‌بینانه در مورد پویایی انسان، پویایی تعامل انسان، به ویژه هنگامی که مسائل اهمیت دارند، هنگامی که مسائل با رهبران در خطر است.

و این چیزی است که در اینجا به رهبر آینده که در این امثال مورد خطاب قرار گرفته توصیه می‌شود، یک موقعیت درگیری و احتمالاً یک موقعیت درگیری با مخاطرات بالا است. این موضوع مربوط به مسائل پیش پا افتاده نیست، بلکه مربوط به مسائل جدی است و نتیجه هر اتفاقی که بین دشمنانی که در اینجا پیش‌بینی می‌شود، برای دیگران نیز مهم خواهد بود، نه فقط برای فردی که مورد خطاب قرار گرفته است. و این توصیه، توصیه‌ای برای آرام کردن یا انفعال نیست، بلکه دعوتی برای تعامل عاقلانه با یک موقعیت بحرانی پرخطر است که به طور بالقوه برای فردی که با او صحبت می‌شود و شاید برای دیگرانی که تحت مراقبت او هستند و آنها به عنوان رهبر مسئول آنها هستند، خطرناک است.

و بنابراین، وقتی این رهبران اکنون در اینجا تشویق می‌شوند که با دشمنان خود مهربان باشند، به این معنی نیست که از آنها دعوت شده است که بی‌خیال باشند، این استعاره دیگری است، افرادی که به خود اجازه می‌دهند توسط دیگران مورد آزار و اذیت قرار گیرند. بلکه، این نوع مهربانی در واقع بسیار پرخاشگرانه است زیرا نتیجه آن مهربانی، شرمسار کردن دشمن، حریف، برای دست برداشتن از خصومت خود است. و تصویری که ارائه می‌شود، تصویری از انباشت زغال‌های سوزان بر سر آنهاست.

در واقع، این یک کار بسیار تهاجمی است. این یک کار بسیار قوی و خشونت‌آمیز است. بنابراین، این حریف فقط تسلیم نمی‌شود، بلکه این حریف تحت سلطه مهربانی رهبر احتمالی قرار می‌گیرد.

خب، به نظر من، رهبری که اینجا مورد خطاب قرار می‌گیرد، تشویق نمی‌شود که حرف آخر را به حریفش بزند یا در بحث پیروز شود. بلکه، ضرب‌المثل، رهبر آینده را تشویق می‌کند که با حریف به شیوه‌ای خردمندانه تعامل کند و تلاش کند تا به شیوه‌ای سخاوتمندانه و مهربانانه به دغدغه‌های حریف رسیدگی کند. اما نه تا حدی که بحث از دست برود، بلکه به شیوه‌ای که به حریف کمک کند تا استدلال‌های برتر و ضرورت آنچه این رهبر که اینجا مورد خطاب قرار می‌گیرد را ببیند تا حریف به یک متحد تبدیل شود و نه برنده بحث.

این تأثیر این ضرب‌المثل است. اکنون می‌خواهم به دومین نتیجه‌ای که در این ضرب‌المثل‌ها وعده داده شده است بپردازم، یعنی اینکه خداوند به شما پاداش خواهد داد. و من اینجا دوباره نه تنها از تفسیر این عبارات، بلکه از تجربه شخصی نیز صحبت می‌کنم.

من این را بارها و بارها دیده‌ام. وقتی ما از روی معنویت عمل می‌کنیم، وقتی با رهبری، سخاوت و مهربانی عمل می‌کنیم، وقتی در ظرفیت‌های خود به عنوان رهبر، عاقلانه عمل می‌کنیم و حتی به مخالفان خود کمک می‌کنیم تا ببینند چه چیزی درست است، بدون اینکه تسلیم خواسته‌های آنها یا هر چیز دیگری شویم، اغلب پاداش معنوی بزرگی در انتظار ماست. اول از همه، خداوند در واقع با کمک به ما برای دستیابی به آنچه که برای انجام دادن لازم است و موفقیت در آنچه که در کار خدمت مسیحی به ما محول شده است، به ما پاداش می‌دهد.

نکته دوم این است که اغلب به دلیل سخاوتمندی ما، برکت خداوند باعث شکوفایی بیشتر کار می‌شود. در حالی که تسلیم شدن منفعلانه در برابر خواسته‌های احمقانه مخالفانمان، ثمربخشی و اثربخشی کار را از بین می‌برد. همانطور که به تأملاتم در مورد این گروه خاص از ضرب‌المثل‌ها نزدیک می‌شوم، یک نکته نهایی وجود دارد که می‌خواهم بگویم.

با بازگشت به نظرات قبلی‌ام، کاملاً عادی است که افراد در خدمت مسیحی، به ویژه در موقعیت‌های رهبری، با دشمنی روبرو می‌شوند. دشمنی‌ای که آنها با آن مواجه می‌شوند، اغلب، خیلی اوقات، از سوی غیرمسیحیان، یا از سوی افراد دارای ادیان دیگر یا افرادی که اصلاً دینی ندارند، نیست، بلکه اغلب دشمنی که با آن مواجه می‌شوند از سوی مسیحیان دیگر است. بخش زیادی از آن از روی مهربانی و سخاوت نیست.

و مردم اغلب، من با بسیاری از رهبران مسیحی در این مورد صحبت کرده‌ام، و بسیاری از رهبران مسیحی از این موضوع عمیقاً رنجیده‌اند، بسیار ناامید، کلافه و اغلب آسیب دیده‌اند، زیرا آنها به روش‌های مناسب، همانطور که این ضرب‌المثل توصیه می‌کند، و همانطور که عیسی و پولس توصیه می‌کنند، مبارزه نمی‌کنند بلکه تسلیم می‌شوند و اجازه می‌دهند قربانی شوند. و نتیجه نهایی آن آسیب، تلخی و آسیب عاطفی طولانی مدت است. من بارها و بارها این را دیده‌ام.

چیزی که می‌خواهم به هر یک از شما که امروز به این سخنرانی گوش می‌دهید و امیدوارید در خدمت مسیحی مشارکت داشته باشید، بگویم، چند نکته است. اول، انتظار داشته باشید که با دشمنی روبرو شوید، و با آن کنار بیایید. دوم، انتظار داشته باشید که بخش زیادی از این دشمنی از سوی غیرمسیحیان نباشد بلکه از سوی مؤمنان مسیحی، گاهی از سوی همکاران، و گاهی از سوی همان افرادی باشد که سعی در خدمت و خدمت به آنها دارید.

سوم، همزمان با افزایش فرصت‌های رهبری در وزارتخانه، همزمان با رشد رهبری شما، می‌خواهم به شما بگویم که سوم، کیفیت، قدرت و تأثیر دشمنان شما افزایش خواهد یافت. هرچه در رهبری مهم‌تر باشید دشمنان شما توانمندتر، متعهدتر و شاید گاهی اوقات شرورتر خواهند بود. با آن کنار بیایید.

از تجربه شخصی‌ام، می‌خواهم بگویم که در واقع به دشمنانم افتخار می‌کنم. دشمنانی دارم که ارزش جنگیدن با آنها را دارند و می‌خواهم برای ستایش و جلال خدا آنها را شکست دهم. زیرا وقتی می‌دانم در کاری که انجام می‌دهم، در تلاش برای خدمت به خداوند، حق با من است، باید با کسانی که آن را نمی‌بینند، کنار بیایم.

می‌خواهم یک مثال بزنم. نمی‌خواهم خودم را در همان دسته از دستاوردها قرار دهم، اما مثلاً این را در کار دیتریش بونهوفر می‌بینیم. دیتریش بونهوفر دقیقاً همان کاری را انجام داد که امثال ۲۵ و ۲۱ به دنبال آن توصیه می‌کنند.

او با سخاوت و گشاده‌دستی خود در برخورد با رژیم آلمان در زمان هیتلر، زغال‌های آتش را بر سر بسیاری از هموطنان آلمانی خود، در نحوه برخوردشان با اتفاقات زمان خود، انباشته می‌کرد. بنابراین، این ضرب‌المثلی برای افراد ضعیف نیست. این ضرب‌المثلی برای افراد قوی، شجاع و خردمندی است که برای حق ایستادگی می‌کنند.

با درخواست دیگری صحبت‌هایم را به پایان می‌رسانم، فقط برای اینکه بگویم، ما باید جلوی سوءاستفاده‌ای را که گاهی اوقات به دلیل سوءتفاهم در برخی از این متون کتاب مقدس در کلیسای مسیحی رخ می‌دهد بگیریم. و سوءتفاهم در مورد عشق مسیحی تا جایی پیش می‌رود که ما سوءاستفاده را می‌پذیریم، چه از خودمان و چه از دیگرانی که تحت مراقبت ما هستند. و این نباید اتفاق بیفتد.

بنابراین، می‌بینید که من اینجا با قاطعیت صحبت می‌کنم، زیرا فکر می‌کنم این حوزه مهمی است که بسیاری از مردم به دلیل آموزش ضعیف، بی‌جهت در آن رنج برده‌اند. و در اینجا فکر می‌کنم قرائتی خلاقانه از این آیات ارائه داده‌ام که خواسته یا ناخواسته نیست، خیال‌پردازی نیست، بلکه هم در خود متون کتاب مقدس

ریشه دارد، با توجه به استعاره‌ها، و هم در خرد وسیع‌تر تجربه شخصی خودم و مبتنی بر حس عدالت اجتماعی و فردی برای افراد مورد آزار و اذیت و آسیب‌پذیر در رقابت و رویارویی با متجاوزان سوءاستفاده‌کنندگان و قربانی‌کنندگان. اکنون به دو گروه از ضرب‌المثل‌های دیگر می‌رسیم، که آنها نیز در فصل ۲۵ هستند.

ضمناً هر سه مثالی که اینجا ذکر می‌کنم، جفت ضرب‌المثل هستند. اولین مورد، در واقع من به مورد سوم، یعنی اولی، اشاره می‌کنم. این در آیات ۲۷ تا ۲۸ آمده است.

من فقط این آیات را می‌خوانم و سپس تفسیر خودم را از آنها ارائه می‌دهم. زیاد عسل خوردن یا به دنبال افتخار بودن، خوب نیست. کسی که خویش‌داری ندارد، مانند شهری است که بدون دیوار، شکافته شده است.

آن دو آیه را تکرار می‌کنم. عسل زیاد خوردن یا افتخار بر افتخار جستن خوب نیست. کسی که خویش‌داری ندارد، مانند شهری است که بدون دیوار رخنه کرده است.

در این آیات چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ اکثر مردم این را می‌خوانند و می‌گویند، بیایید ادامه دهیم. و راستش را بخواهید، من بیش از ۲۵ سال است که با کتاب امثال سلیمان کار می‌کنم. و سال‌های بسیار زیادی است که هرگز توجه خاصی به این موضوع نکرده‌ام.

اما از طریق آموزش‌هایی که در نظریه استعاره و تفسیر استعاره دیده‌ام، اکنون نسبت به درک برخی از ظرافت‌ها و تأثیر واقعاً مهم این ضرب‌المثل‌ها حساس‌تر شده‌ام. زیرا در اینجا ما گوهری از توصیه‌های عالی داریم که می‌تواند زندگی ما را تغییر دهد. بگذارید توضیح دهم.

بنابراین، در واقع، آیه ۲۷، اولین آیه از این دو آیه، به نوعی راه را برای درس اصلی که باید در نیمه‌ی دوم، آموخته شود، هموار می‌کند. و به نوعی زمینه را برای خوانش گسترده‌تر آیه ۲۸ فراهم می‌کند. بنابراین، بیایید ببینیم آیه ۲۷ چگونه این کار را انجام می‌دهد.

بنابراین اول از همه، خوردن زیاد عسل خوب نیست. چرا خوب نیست؟ عسل عالی است. طعم فوق‌العاده‌ای دارد.

عسل ویتامین‌های فوق‌العاده سالم و انواع مواد تشکیل‌دهنده‌ی سالم دارد. بنابراین، مردم در دنیای مدرن دائماً به ما توصیه می‌کنند که عسل بخوریم. خیلی بهتر از شکلات است.

برای شما خیلی سالم‌تر است. طبیعی است و از این جور چیزها. پس چرا این آدم عاقل، هر کسی که بوده از دوران باستان به رهبر آینده می‌گوید عسل زیاد نخور؟ خب، به خاطر این حکمت قدیمی که مصرف زیاد یک چیز خوب اصلاً خوب نیست.

همین موضوع در مورد شکلات هم صدق می‌کند. این حتی واضح‌تر است. شکلات خیلی خوشمزه است.

بستنی خیلی خوشمزه است. استیک خیلی خوشمزه است. اما اگر بیش از حد از آنها بخوریم، در واقع برای سلامت جسمی و حتی احساس کوتاه مدت نفخ، خستگی، فرسودگی و بی‌حالی خودمان مضر خواهد بود، زیرا بیش از حد از یک چیز خوب خورده‌ایم.

و بنابراین، این ضرب‌المثل واقعاً خلاف عقل، که می‌گوید عسل زیاد نخورید، اگرچه عسل خیلی عالی است، صحنه را برای اتفاقات بعدی آماده می‌کند. چون بخش دوم ضرب‌المثل این است که، و بنابراین خوب نیست که علاوه بر آبرو، به دنبال آبرو هم باشیم. چرا این خوب نیست؟ خب، آبرو چیز خوبی است. درست است؟ آبرو به جایگاه اجتماعی بالا مربوط می‌شود.

و به یاد داشته باشید که ما در سراسر این فصل‌ها با ضرب‌المثل‌هایی سروکار داریم که به طور خاص به رهبران نوپا، افرادی که از جایگاه اجتماعی بالایی برخوردارند و اغلب در سلسله مراتب جوامع خود در جایگاه بالایی قرار دارند، خطاب شده‌اند. و فردی که در حال تبدیل شدن به یک رهبر بالغ و توانمند است که به جامعه و جامعه خود سود می‌رساند، اکنون تشویق می‌شود که بیش از حد به دنبال چیزی که برای رهبران خوب بودن نیاز دارد، یعنی جایگاه اجتماعی بالا و جایگاه اجتماعی و احترام بالا در بین اعضای جامعه، نباشد. زیرا بیش از حد یک چیز خوب اصلاً چیز خوبی نیست.

زیرا اگر آن شخص مستعد شود که همیشه و فقط به دنبال تأیید افرادی باشد که رهبری‌شان می‌کند، دیگر رهبر نیست. او رهبری می‌شود. ناگهان دم سگ را تکان می‌دهد.

از آنجا که رهبر بسیار نگران جایگاه اجتماعی خود، میزان تأیید خود و دوست داشته شدن توسط افرادی است که رهبری می‌کنند، به عنوان رهبر بی‌اثر می‌شوند. اما این همه ماجرا نیست. و باز هم، من فقط در حال ادامه‌ی خوانش تخیلی یک ضرب‌المثل ظاهراً کاملاً بی‌اهمیت هستیم.

و این همین است. این موضوع جنبه‌ی دیگری هم دارد و یک افراط دیگر هم در آن وجود دارد. چون ما همچنین می‌بینیم، و من در واقع باید بگویم، نه، دقیقاً سه نکته دارم.

بنابراین، این روی دیگری هم دارد، البته، افراط دیگر در جستجوی افتخار بیش از حد، به هیچ وجه به دنبال میزان تأیید مردمی که رهبری می‌شوند نیست، بلکه افراط دیگر این است که رهبران به شدت تلاش می‌کنند تا از طریق روش‌های دستکاری‌شده و اغلب پرخاشگرانه، قهری و حتی مجرمانه، جایگاه اجتماعی بالای خود را تقویت کنند تا بر ناامنی‌ها یا ترس‌ها و اضطراب‌های خود غلبه کنند. زیرا، البته، هرچه در سلسله مراتب بالاتر باشید، کل وضعیت پرخاطرتر است و هرچه قدرتمندتر باشید، دشمنان شما خطرناک‌تر هستند. بنابراین یک راه طبیعی برای مقابله با این، تلاش برای اجتناب از آن است.

و خطر این است که رهبران خودکامه شوند، تشنه قدرت شوند، افرادی را که رهبری می‌کنند مجبور کنند و آنها را به اطاعت وادارند. همانطور که عسل زیاد خوب نیست، جستجوی افتخار زیاد هم اصلاً خوب نیست. و این من را به مورد سومی می‌رساند که در واقع به نوعی به هر دوی این موارد در هر دو طرف مرتبط است، و مطمئناً وقتی به این گوش می‌دهید، می‌توانید فوراً به یک یا دو نفر که شخصاً می‌شناسید و دیگری که از طریق اخبار بین‌المللی در موردشان می‌دانید، فکر کنید، افرادی که تحت تأثیر چیزی قرار گرفته‌اند که اغلب به عنوان روان‌پریش‌ها شناخته می‌شوند.

آنها خودشان را با افرادی احاطه کرده‌اند که مدام از آنها تعریف و تمجید می‌کنند، مدام می‌گویند، تو بی‌نظیری، تو شگفت‌انگیزترینی، تو هیچ اشتباهی نمی‌کنی، و دور و برشان پر از دوستانی است که هرگز از تو انتقاد نمی‌کنند و فقط تو را به عنوان آن رهبر بزرگ تأیید می‌کنند. و البته اتفاقی که می‌افتد این است که آنها این افراد را به دیکتاتورهای از نظر احساسی کودکانه تبدیل می‌کنند که هر کاری دلشان می‌خواهد انجام می‌دهند، زیرا همه اطرافیان‌شان مدام آنها را تأیید می‌کنند، مهم نیست چه کاری انجام می‌دهند، مهم نیست چقدر ظالمانه، مهم نیست چقدر احمقانه، مهم نیست چقدر اوضاع ظالمانه است، چقدر از کاری که انجام می‌دهند سوءاستفاده می‌کنند. می‌توانید ببینید این ضرب‌المثل چقدر قدرتمند است؟ اما این همه ماجرا نیست، این فقط ضرب‌المثلی است که به ضرب‌المثل واقعاً جالب تبدیل می‌شود.

بیاید به آیه ۲۸ نگاه کنیم، کسی که خویشن‌داری ندارد، مانند شهری است که بدون دیوار شکافته شده است. خب، این ضرب‌المثل درباره چیست؟ همانطور که می‌دانیم، فکر می‌کنم این شهودی است، درباره خویشن‌داری است. خویشن‌داری کجا مهم است؟ خب، خویشن‌داری در تمام شرایطی که منابع و فرصت‌های بیشتری نسبت به آنچه برای ما خوب است در اختیار داریم، مهم است.

این زمانی است که ما به خویشن‌داری نیاز داریم. درست مثل وقتی که عسل، شکلات، پول و لذت جنسی زیادی در انتظار ماست تا مصرف شویم. البته ضرب‌المثل اینجا به طور خاص بر قدرت، به ویژه قدرت سیاسی، تمرکز دارد، اما به نظر من به همه این حوزه‌های دیگر نیز به نوعی به طور غیرمستقیم توسط این ضرب‌المثل مورد توجه قرار گرفته است.

اما اکنون می‌خواهم بر قدرت تمرکز کنم. در مورد عزت، در آیه قبلی، وسوسه رهبر نه اعمال خویشن‌داری بلکه تصاحب هرچه بیشتر قدرت سیاسی است. این همان چیزی است که در اینجا مورد بحث است.

و هر چه بیشتر این کار را انجام دهند، و هر چه بیشتر خودشان را در رهبری‌شان مهم‌تر بدانند، رهبری‌شان به خودشان مربوط می‌شود، نه به مردمی که قرار است رهبری‌شان کنند. نکته این است که آنها مردم خود را رهبری می‌کنند. آنها به خاطر مردم آنجا هستند، نه به خاطر خودشان.

و این حالا من را به نیمه اول این ضرب‌المثل می‌رساند که می‌گوید، کسی که خویشن‌داری ندارد، مانند شهری است که بدون دیوار شکسته شده است. اینجا چه اتفاقی می‌افتد؟ در اینجا باید استعاره را کمی بیشتر باز کنیم. این استعاره مربوط به یک شهر و دیوارهای آن است.

و چون دیوار ندارد، دشمن در حال نفوذ به شهر است. دوباره به بحث دشمنان برمی‌گردیم. و چرا این موضوع برای رهبر آینده مهم است؟ زیرا بنابراین، رهبر آینده کسی است که از شهر مراقبت می‌کند.

از طریق خویشن‌داری رهبر، دیواری ساخته می‌شود تا شهر را در برابر هرگونه دشمن احتمالی محافظت کند و هدف از خویشن‌داری رهبر، فراهم کردن خانه و سرپناه، محیطی محافظ و امن برای جامعه‌اش است. اگر آنها نتوانند خویشن‌داری را اعمال کنند، این محیط محافظ و امن در حال فرسایش است.

سیستم دفاعی جامعه تضعیف شده است. و اگر جامعه مورد حمله هر نیروی خارجی که ممکن است شهر باشد قرار گیرد، در معرض شکست قرار می‌گیرد. به اعتقاد من، این تأثیر این دو ضرب‌المثل در کنار هم است.

به نظرم نصیحت فوق‌العاده‌ای بود. این من را یاد یک ضرب‌المثل چینی می‌اندازد که به موضوع خویشن‌داری می‌پردازد. و این ضرب‌المثل، و احتمالاً زمینه وسیع‌تری برای این موضوع وجود دارد، و البته، من به طور کامل عمق و ظرافت‌های فرهنگ چینی را درک نمی‌کنم، اما با این وجود این ضرب‌المثل را مفید می‌دانم.

و چیزی شبیه به این می‌گوید، فردی که هیچ آرزویی ندارد، شکست‌ناپذیر است زیرا نمی‌توان او را دستکاری، مجبور یا باج‌گیر کرد تا از خواسته‌های کسانی که می‌خواهند به او آسیب بزنند، پیروی کند. می‌خواهم دعای را که بر اساس تفسیر تخیلی خودم، همانطور که ارائه دادم، از این دو آیه ساخته‌ام، با شما در میان بگذارم. بگذارید آن را برای شما بخوانم.

بنابراین، این چیزی است که من هر روز دعا می‌کنم. ای پروردگار، مرا با رهایی کامل از تمام خواسته‌های دنیوی، در خودت شکست‌ناپذیر کن. این جمله تا حدودی به موعظه بالای کوه اشاره دارد.

که همیشه اول پادشاهی تو را بجویم و تو، ای خداوند، تمام چیزهایی را که نیاز دارم و بسیاری از چیزهایی را که می‌خواهم و آرزو می‌کنم، به آن اضافه کنی. و ای خداوند، دعا می‌کنم که، نه، فکر می‌کنم باید همین جا متوقف شوم. در واقع، کمی عقب‌تر می‌روم و دعا را کمی زودتر شروع می‌کنم.

بنابراین، این بخشی از یک دعای طولانی‌تر است. ای پروردگار، مرا شهری مستحکم با دیوارهای محکم، دروازه‌های پهن و قلعه‌ای مستحکم بساز. شهری که قادر و مایل باشد با بخشیدن خویشتن‌داری به من خانه و سرپناهی برای خود، برای نزدیکانم و برای هر کسی که به من سپرده شده است، فراهم کند.

کنترل نفس بر خودم، و سپس به سه یا چهار مورد مختلف اشاره کردم که می‌دانم در آنها آسیب‌پذیر هستم، زیرا اعمال کنترل نفس در این زمینه‌ها برای من آسان نیست و می‌خواهم شما را تشویق کنم که در مورد آن حوزه‌های زندگی خود فکر کنید و آنها را در دعا در پیشگاه خدا قرار دهید. به من کنترل نفس بده و سپس در نهایت می‌توانم این لیست را با کنترل نفس بر جاه‌طلبی‌هایم به عنوان یک رهبر، خواسته‌هایم خواسته‌هایم و حتی نیازهایم به پایان برسانم. و اگر این اتفاق بیفتد، من معتقدم، مطابق با ضرب‌المثل، چینی، و همچنین فکر می‌کنم این ضرب‌المثل اینجا با دیوار و شهر، مرا، گویی، در خودت شکست‌ناپذیر کن، با آزاد کردن کامل من از تمام خواسته‌های زمینی.

باشد که همیشه اول پادشاهی تو را جستجو کنم و تو، ای پروردگار، بتوانی تمام چیزهایی را که نیاز دارم و بسیاری از چیزهایی را که می‌خواهم و آرزو می‌کنم، به من اضافه کنی. می‌توانید اشاراتی را که به موعظه بالای کوه اشاره دارد، اینجا نیز بشنوید. بنابراین، می‌خواهم بگویم، می‌دانید، این فقط یک ضرب‌المثل کوچک است که اکثر مردم حتی یک دقیقه هم با آن وقت نمی‌گذرانند، اما می‌توانم از تجربه شخصی‌ام با شما در میان بگذارم که این دو ضرب‌المثل به همراه ضرب‌المثل‌های دیگر، زندگی من را تغییر داده‌اند.

واقعاً همین‌طور است. حالا به سراغ گروه سوم ضرب‌المثل‌ها می‌روم. اینها دو ضرب‌المثل هستند که بلافاصله قبل از این دو ضرب‌المثلی که به همراه آیات ۲۵ و ۲۶ به اشتراک گذاشتم، قرار دارند. بگذارید آنها را بخوانم.

مانند آب سرد برای روح تشنه، خبر خوب از سرزمینی دور نیز چنین است. درست‌کاری که در برابر بدکاران تسلیم می‌شوند، مانند چشمه گل‌آلود یا چشمه آلوده هستند. این درباره چیست؟ باز هم، تفسیری منسجم از این استعاره، درک و قدردانی ما را از حکمت باورنکردنی که در این دو ضرب‌المثل به ظاهر ساده به اشتراک گذاشته شده است، بسیار غنی می‌کند.

و باز هم، مانند قبل، ضرب‌المثل اول زمینه را برای تفسیر و کاربرد غنی‌تر ضرب‌المثل دوم فراهم می‌کند. اجازه دهید با آیه ۲۵ شروع کنم. خبر خوش از سرزمین دوردست، مانند آب سرد برای جان تشنه است.

من معتقدم که شاید خبر خوب از یک کشور دوردست حتی برای این ضرب‌المثل ضروری نباشد، اما این واقعیت که چنین خبر خوبی، هر چه که باشد، چه از کمک‌های بین‌المللی، حتی در آن روزگاران باستان، تأثیر عاطفی، جسمی و اجتماعی بر جامعه‌ای از مردم دارد، مانند آب سرد برای یک روح تشنه است. این طراوت‌بخش و مغذی است.

این مایه حیات است. این تصویر استعاری است که در اینجا از خبرهای خوبی که از مناطق دور و غیرمنتظره به جامعه می‌رسد، از سوی افرادی که شاید حتی تحت هیچ تعهد یا الزام مستقیمی برای کمک در هر شرایطی نیستند، تداعی می‌شود. بنابراین، آنچه در ضرب‌المثل داریم، اول افرادی هستند که کمک می‌کنند

و خبرهای خوبی را از مناطق غیرمنتظره‌ای منتشر می‌کنند که به احتمال زیاد تحت هیچ تعهدی برای انجام این کار نیستند، بلکه این کار را از روی خیرخواهی یا هر چیز دیگری انجام می‌دهند.

و تأثیر کاری که اکنون انجام می‌دهند، بدون اینکه مجبور به انجام آن باشند، حیات‌بخش، مغذی، با طراوت و زیباست. حالا بیایید به ضرب‌المثل دوم بپردازیم. درستکاری که در برابر شریان تسلیم می‌شوند، مانند چشمه گل‌آلود یا فواره‌ای آلوده هستند.

این درباره چیست؟ اکثر مردم این را می‌خوانند و فکر می‌کنند که اول از همه آن را به صورت فردگرایانه تفسیر می‌کنند. بنابراین، ممکن است موقعیتی باشد که صالح در مقابل شرور تسلیم می‌شود. احتمالاً، اکثر مردم ممکن است به موقعیتی از یک مشاجره با کسی فکر کنند و اغلب اوقات، به ویژه مسیحیان، ممکن است تمایل داشته باشند که در برابر خواسته‌های اجبار یا هر چیز دیگری از یک فرد شرور تسلیم شوند زیرا اغلب مسیحیان دستور دوست داشتن همسایه یا حتی دوست داشتن دشمنان خود را به عنوان دعوتی برای پذیرش سوءاستفاده اشتباه می‌گیرند.

آن را نادیده نگیرند، ممکن است بگویند اوه، شاید ایده خوبی باشد که هر از گاهی از خودم دفاع کنم و این برای من بهتر خواهد بود و من بهاری پاک‌تر خواهم داشت یا چیزی شبیه به این. اگر از خودم دفاع کنم زندگی من بهتر خواهد شد. اما به یاد داشته باشید که این در مورد زمینه شکل‌گیری رهبری است و ضرب‌المثل قبلی در مورد کمک‌هایی که از جاهای غیرمنتظره به یک جامعه می‌رسد، به ما گفت.

و این مرا به تصویر آب برمی‌گرداند که حیات‌بخش است، زندگی را حفظ می‌کند، زندگی را افزایش می‌دهد شاید حتی افرادی را که تشنه هستند و در محیطی خصمانه از تشنگی در حال مرگ هستند، نجات می‌دهد. و بنابراین، در راستای تصویر آب، تصویر آب حیات‌بخش، اکنون متوجه می‌شوم و می‌خواهم توجه را به این واقعیت جلب کنم که در آیه ۲۶، افراد صالح به چشمه‌های زلال و چشمه‌های خالص تشبیه شده‌اند. تأثیر استعاری مقایسه یک فرد صالح با یک چشمه پاک و یک چشمه خالص در زمینه افزایش‌دهنده زندگی چیست؟ خوب، واضح است که اگر آن فرد صالح یک چشمه پاک و یک چشمه پاک باشد، کاری که آنها انجام می‌دهند، به ویژه در موقعیت مسئولیت رهبری، آنها به عنوان رهبران قرار است برای جوامع خود، به ویژه در زمینه کسانی که آسیب‌پذیر هستند، کسانی که نمی‌توانند به خودشان کمک کنند، کسانی که به حمایت جامعه گسترده‌تر نیاز دارند، محافظت توسط کسانی که قدرت انجام این کار را دارند، افزایش‌دهنده زندگی باشند.

و در همین زمینه است که ضرب‌المثل ما می‌گوید وقتی نیکوکاران تسلیم بدکاران می‌شوند، به منبع بی‌فایده زندگی تبدیل می‌شوند. آنها دیگر برای هدفی مناسب نیستند. اکنون آنها به چشمه گل‌آلود و سرچشمه‌ای آلوده تبدیل شده‌اند.

افرادی که باید از کار آنها سود ببرند، دیگر نمی‌توانند این کار را انجام دهند. زیرا این افراد به اصطلاح درستکار با تسلیم شدن در برابر فشارها، سوءاستفاده‌ها و تهدید شرورانی که جامعه خود را به خطر می‌اندازند، تسلیم می‌شوند، زیرا آنها تسلیم فشارها می‌شوند و دیگر به جامعه خود کمکی نمی‌کنند. و در نهایت آنچه که زمانی ممکن بود آنها را درستکار کند، یعنی اینکه آنها به جامعه خود سود می‌رسانند، از افراد آسیب‌پذیر دفاع می‌کنند و با شر مخالف می‌کنند، دیگر اتفاق نمی‌افتد.

آنها هدف خود را گم کرده‌اند. درستکاری آنها دیگر حتی خودپسندی هم نیست. آنها خود بخشی از مشکل شده‌اند.

آنها شرور هستند. من اغلب باید بگویم که این ضرب المثل مانند چشمه ای گل آلود یا چشمه ای آلوده، به اصطلاح درستکارانی است که در برابر شرور تسلیم می شوند. این ضرب المثل نمی گذارد من شب ها بخوابم و نباید هم بگذارد شما شب ها بخوابید.

به این ترتیب به پایان این سخنرانی می‌رسیم.

این دکتر کنوت هایم و تعلیم او در مورد کتاب امثال است. این جلسه شماره ۱۵، امثال، فصل‌های ۲۵ تا ۲۹ است.